


نوع مقاله: پژوهشی

بررسی پیامدهای تربیتی روش پژوهش تبارشناسی دینی از دیدگاه فوکو و نقد آن بر اساس دیدگاه علامه طباطبائی

حیدر اسماعیل پور / استادیار گروه علوم تربیتی (فلسفه و تربیت اسلامی) دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

haydar592001@pnu.ac.ir

 orcid.org/0000-0002-5356-8527

 <https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

دریافت: ۱۴۰۱/۰۶/۲۷ - پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۲۳

چکیده

در این پژوهش به بررسی پیامدهای تربیتی روش پژوهش تبارشناسی از دیدگاه فوکو و نقد آن بر پایه دیدگاه علامه طباطبائی پرداخته می‌شود. علامه در تعلیم و تربیت به دو بنیاد و پایه مطلق و نسبی هستی‌شناسانه مفاهیم، متافیزیک‌گرایی و خدامحوری توجه دارد. به عقیده وی میان امور مطلق، نسبی و خداشناسی رابطه انکارناپذیری وجود دارد؛ اما فوکو با توجه افراطی به امور نسبی از اهمیت بنیادین مضمون مطلق، معنویت و نیز توحیدمحوری و متافیزیک‌گرایی غافل مانده است. از روش پژوهش تبارشناسی فوکو، تصویری پاره‌پاره و غیرتکاملی از تاریخ، گسست، برون‌بودگی، نام‌گرایی، هویت‌های متکثر و منحصر بودن استنباط شده است. تربیت موردنظر علامه طباطبائی دارای ویژگی‌هایی همچون تأکید بر روش پژوهش تبارشناسی یکپارچگی و هدفداری تاریخ و نظام هستی، اعتقاد به اطلاق ذاتی، توحیدمحوری و اعتقاد به دانش پیشینی است؛ این موارد می‌تواند به عنوان ملاک نقد تعلیم و تربیت فوکو مورد استفاده قرار گیرد. بدین منظور این مقاله از روش عقلانی - منطقی استفاده می‌کند. روش پژوهش تبارشناسی علامه به دلیل توجه همزمان به بعد نسبی و مطلق بودن و توحیدمحوری، دیدگاه کامل، و همه‌جانبه‌تری نسبت به تعلیم و تربیت متریبان دارد.

کلیدواژه‌ها: تربیت، مطلق و نسبی، تبارشناسی، فوکو، روش پژوهش، علامه طباطبائی.

جایگاه دو مضمون تبارشناسانه «مطلق» و «نسبی» از دیرباز تاکنون تغییراتی در حوزه فرهنگ و تاریخ اسلام و غرب در زمینه‌های مختلف علمی به دنبال داشته است. در این باره مفاهیم و کلماتی همچون نسبیت «هستی» و «وجود» و یا همان «اصالت وجود» یا «اصالت ماهیت» در تفکرات افراد و نحله‌های گوناگون اندیشه به چشم می‌خورد. روش پژوهش تبارشناسانه از نظام معرفتی در حوزه‌های گوناگونی از قبیل خدا، انسان و جهان، همواره مورد عنایت اندیشمندان بوده که جنبه‌های متنوع زندگی آنان را تحت تأثیر قرار داده است.

تاکنون پیرامون دیدگاه‌های اطلاق و نسبیت، چشم‌اندازهای متنوعی در طول تاریخ تفکر آدمی انسانی بیان شده است. هر کدام از این مجادله‌ها و مباحث به این موضوع منتهی می‌شود که ترتیب و مدرکی از اطلاق در جهان است که تنها توضیح کافی از علت آن چیزی مطلق است و به اینجا ختم می‌شود که خدایی وجود دارد. پاسخ دیگر در دیدگاه تحول و دگرگونی داده شده است (باتلر، ۱۹۰۸، ص ۲۶ و ۲۶).

از جمله مباحثی که معمولاً در طول تاریخ فلسفه مورد مباحثه و چالش بوده، جنبش ذاتی طبیعت یا به عبارت دیگر سیوروت و دگرگونی آن است. براساس گزارش مورخان فلسفه، آرای فیلسوفان یونانی درباره تبارشناسی نسبیت را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: عده‌ای مانند پارمنیدیس منکر هرگونه نسبیت و تغییر در جهان هستند (سیدمظهری، ۱۳۹۲). عده‌ای اطلاق و نسبیت را جمع کرده، و وجود هر دو را پذیرفته‌اند. مطالعه طالس درباره جهان‌شناسی نشان می‌دهد که او از این گروه است. هرکلیتوس نیز از جمله افرادی است که در این زمینه معتقد است: «هر جفتی از پدیده‌ها هم کامل است و هم غیرکامل؛ به گرد هم می‌آیند و از هم جدا می‌شوند؛ هم با خود توافق دارند و هم متفاوت‌اند. واحد تشکیل شده از همه چیز و هر چیز از واحد صادر شده است» (شاه‌رکنی، ۱۳۸۹). زمینه‌های غربی و اسلامی، محصولی نو و متمایز را پدید می‌آورد و شایسته است که در این زمینه توجهی بیشتر بدان صورت گیرد.

در ادامه این جریان تغییرات دوران معاصر، میشل فوکو از جمله اندیشمندانی است که براساس مبانی خاصی که محصول دوران مدرن است با الهام از متفکرانی همچون نیچه، هابزگر، ویتگنشتاین و حتی پدیدارشناس‌ها و مارکسیست‌ها ابتدا روشی دیرینه‌شناسی و در ادامه رویکرد تبارشناسی را به عنوان روش پژوهش تحلیل‌های اجتماعی مطرح کرد. از دید فوکو تاریخ نه مبین استمرار سوژه‌های خودمختار، که حاکی از گسست‌ها و جابه‌جایی‌ها و دگرگونی‌های عدیده است (محمدی اصل، ۱۳۹۲، ص ۱۰۲-۱۰۳). همان‌گونه که ملاحظه شد تبارشناسی را می‌توان به عنوان رویکردی بررسی کرد که در تقابل با تاریخ سنتی و هرگونه رویکرد متافیزیک‌گرا و هرمنوتیکی، دینی و... در تلاش برای نشان دادن ناهمگونی‌ها، گسست‌ها و امور یگانه‌ای است که توهم ثابت بودن را می‌زدایند، امر واحد را تکه‌تکه می‌کنند و استمرار آنچه را که دائم و ضروری پنداشته می‌شده است، زیرسؤال می‌برند (منصوری، ۱۳۹۴، ص ۳۶).

اما بحث تبارشناسی و تغییرات و ثبات مفاهیم در تفکرات اسلامی نیز منشأ بیان دیدگاه‌ها و نظریات گوناگونی بوده است؛ به گونه‌ای که افرادی چون *ابن‌سینا* با صراحتی تمام به نفی حرکت در اشیا پرداخته، آن را ناممکن می‌دانند. در مقابل *ابن‌سینا* و عارفان به تغییر اعتقاد دارند:

افرادی چون ملاصدرا هرچند به تغییر و تحول عظیم عالم اعتقاد دارد، اما از نظر وی وجود مطلق که همان وجود حق تعالی است، یکپارچه‌کننده عالم است و همه کثرات در سیر تکاملی جوهری خود از او آفریده شده‌اند و به سوی او نیز باز خواهند گشت (سیدمظهری، ۱۳۹۲).

در این پژوهش، ارزیابی موشکافانه و نقادانه رویکرد تبارشناسانه فوکو با نظریات بومی و دینی علامه طباطبائی، تلاشی است در جهت سلب رویکرد نسبی‌انگارانه و معاضدانه با حقیقت و متافیزیک در مسیر تربیت الهی متربیان است که با آن، اشاراتی برای نظام تربیتی رسمی و غیررسمی متربیان در فعالیت‌های گوناگون به دست می‌آید. در زمینه نقد رویکرد تبارشناسانه از منظر حکمت بومی و متناسب با فرهنگ دینی و نقد مبتنی بر تفکر اسلامی، کار جدی و لزوماً قابل توجهی صورت نگرفته است و بیشتر درباره نوع تفکر فوکو درباره قدرت یا مبانی فلسفی اندیشه وی و خارج از حوزه دین و حکمت اسلامی پژوهش‌هایی صورت گرفته است. *هابرماس* الگوی نقد موردنظر فوکو را ابطال‌کننده خود و ناشی از نظریه قدرت می‌داند. *هابرماس* معتقد است اگر خود نقد صورتی از قدرت باشد، آنگاه یا نمی‌توان از آن برای نقد قدرت استفاده کرد و یا اگر برای نقد قدرت به کار می‌رود در واقع تیشه به بنیاد خود زده است. «فوکو در بوته نقد» (کوزن هوی، ۱۹۸۶) عنوان پژوهشی است که در آن متفکران شناخته‌شده‌ای همچون *رورتی*، *تیلور*، *ادوارد سعید*، *هابرماس* و *مارتین جی. آر.* و دیدگاه‌های فوکو در اصلی‌ترین زمینه‌های اندیشه او از جمله دیرینه‌شناسی، تبارشناسی، اخلاق، شناخت‌شناسی، آزادی و حقیقت، قدرت، سرکوب، پیشرفت و استیلا بررسی و تحلیل می‌شوند (نصیری پور، ۱۳۹۸، ص ۱۶).

با این توضیحات نقد و بررسی تفکرات محدود و ناکافی حاضر صرفاً مبتنی بر اندیشه انسان‌گرایانه و دوره پست‌مدرن فوکو و ارائه الگویی متناسب با فرهنگ دینی و اسلامی در حوزه‌های گوناگون، اجتماعی، دینی، فرهنگی و... نکته‌ای است که باید مورد توجه اساسی مراکز علمی و پژوهشی دانشگاه و حوزه قرار گیرد. یکی از مهم‌ترین ابزارهای کمال و تعالی انسان امروزی در فضای مجازی و واقعی، تعلیم و تربیت است. عدم تبیین و توضیح مبانی و چپستی بنیادهای بومی و دینی تربیت در معرض نگاه تبارشناسی، قطعاً موجب رکود و سقوط متربی خواهد شد.

علامه طباطبائی صاحب اثر جامع *تفسیر المیزان* و آشنا و همدم با قرآن در عرصه‌های گوناگون به بیان دیدگاه‌های مبتنی بر نگرش توحیدی، دینی و تفسیر قرآن پرداخته است و قابل الهام می‌باشد. اندیشه فوکو به عنوان نظریه‌پرداز پست‌مدرن تبارشناس قطعاً بنیاد تعلیم و تربیت را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. بنابراین

نظریات و مفاهیم الهی و دینی مطرح در دیدگاه و تفسیر قرآنی علامه طباطبائی و نقد چشم‌انداز فوکو، ترسیم‌کننده چارچوبی مناسب و سودمند برای متربی مؤمن و معتقد به خداوند و نظام توحیدی است. بنابراین هدف نویسنده از پرداختن به این موضوع، پاسخ‌گویی به پرسش‌های زیر است:

– دیدگاه فوکو درباره اصول روش تبارشناسی شامل چه مواردی است؟

– دیدگاه فوکو به تبارشناسی چه دلالت‌های تربیتی‌ای دارد؟

– از دیدگاه علامه طباطبائی چه نقدی به دیدگاه فوکو در زمینه تبارشناسی و پیامدهای آن در تربیت وجود دارد؟

۱. پیشینه بحث

بررسی پیشینه‌ها نشان می‌دهد که پژوهشی با این عنوان صورت نگرفته است؛ البته می‌توان به برخی پژوهش‌ها اشاره کرد که از روش تبارشناسی استفاده کرده‌اند. نظری (۱۴۰۱) در مقاله خود نقد روش‌شناختی، درون‌نظری و برون‌نظری کتاب میشل فوکو در اندیشه معاصر عرب را مطرح می‌کند و تلاش می‌نماید اشکالات موجود در ترجمه، تناقضات روش‌شناختی و ابهامات نظری را مورد توجه قرار دهد. نتیجه چنین امری، فرا رفتن از مطالعه توصیفی و فراهم آوردن زمینه‌های نقد و ارزیابی آثار علمی با هدف رشد تفکر انتقادی و گام نهادن در وادی نظریه‌پردازی است.

منصوری (۱۳۹۴)، از دانشگاه باقرالعلوم در پایان‌نامه خود با عنوان *بررسی انتقادی تبارشناسی میشل فوکو از منظر حکمت اسلامی* به پژوهش اقدام نموده است. در این پژوهش تلاش شده است تا از منظر حکمت اسلامی و با روش توصیفی – تحلیلی و با استفاده از روش‌شناسی بنیادین و با غلبه دغدغه معرفت‌شناسانه، به بررسی و نقد مبانی تبارشناسی پرداخته شود. از این حیث به نظر می‌رسد که اولاً در بسیاری از اوقات اتخاذ این لفظ در مواجهه و مقایسه با بررسی تطورات تاریخی تنها یک اشتراک لفظی است و ثانیاً این رویکرد با کنار نهادن ابعاد حقیقی مسایل و رد امور ثابت و کلیات، به تناقض‌هایی دچار شده است که در این پژوهش به صورت کلی به آنها پرداخته شده است.

بامداد صوفی (۱۳۹۶) در مقاله خود بر این نظر است که هر چند تبارشناسی مجموعه‌ای از تکنیک‌های تاریخی مورد استفاده در فلسفه است که توسط نیچه و فوکو مورد استفاده قرار گرفت، اما روش‌های علمی ظهور یافته در عصر رنسانس از دیرباز مورد استفاده محققین و علمای ایرانی – اسلامی قرار می‌گرفتند و مطالعات تبارشناسانه به ما نشان می‌دهد که خاستگاه بسیاری از روش‌های متداول علمی در علوم انسانی که در علوم مدرن مورد استفاده پژوهشگران قرار می‌گیرند به قرن‌ها قبل در مسیر تمدن ایرانی – اسلامی بر می‌گردد.

۲. روش پژوهش

این پژوهش از نوع پژوهش‌های کیفی است. به تعبیر جان بست (۱۳۹۳، ص ۲۰۴) در پژوهش‌های کیفی توصیف مشاهدات معمولاً به صورت کمی بیان نمی‌شود و در توصیف داده‌ها از روش‌های دیگری استفاده می‌شود. ضمن اینکه از اطلاعات جمع‌آوری شده در این قبیل پژوهش‌ها توصیف‌های تحلیلی - ادراکی و طبقه‌بندی ارائه می‌شود (دلاور، ۱۳۹۷، ص ۲۵۵). بنابراین روش پژوهش، توصیفی - تحلیلی است.

با توجه به ماهیت و کیفیت پژوهش که روش آن تحلیل محتوای «عقلانی - منطقی» است، در این پژوهش سعی شده است از منابع دست اول مانند آثار و کتاب‌های فوکو و علامه طباطبائی و منابع دست دوم شامل کتاب‌های معتبر، تحقیقات مربوط با موضوع پژوهش، نشریات و سایت‌های اینترنتی استفاده شود و ابزار تحقیق نیز شامل فرم‌های فیش‌برداری است و داده‌ها نیز با استفاده از تحلیل کیفی، جمع‌آوری، طبقه‌بندی و تحلیل شده است (حسن‌زاده و همکاران، ۱۳۹۹).

۳. فوکو و تبارشناسی

تبارشناسی بازبایی اطلاعات قومی و اساسی از اسناد انواع گوناگون، و سازماندهی آن به الگوهای ارتباطی معنادار است و دست‌کم مواردی چون کشف و اثبات اطلاعات اساسی (نام‌ها، اطلاعات، مکان‌های تولد، ازدواج، و اتفاقات مرگ، اطلاعات مربوط به بافت فرهنگی، مشاغل، اتفاقات مهاجرت و دیگر اطلاعات جغرافیایی - اجتماعی) می‌باشد (دیوری، ۲۰۱۷).

تبارشناسی در ذهن انسان برای بسیاری از نسل‌ها بوده است، این نوع آگاهی که به صدها و هزاران سال قبل بازمی‌گردد و آن زمانی بود که یک نقش اساسی و حیاتی را در شکل دادن بسیاری از فرهنگ‌ها داشته است (آرنون هرکویتز، ۲۰۱۲).

لغت تبارشناسی از دو واژه یونانی Geo به معنای نسل و تبار و Logy به معنای دانش و معرفت تشکیل شده است (بامداد صوفی، ۱۳۹۷). این کلمه در کلیت خود به معنای دانش شناخت تبار یک پدیده است. در علمی مانند مردم‌شناسی، قوم‌نگاری و فرهنگ‌شناسی، تحقیق تبارشناسانه شامل فرایند اکتشاف منابع و مدارکی به منظور یافتن اطلاعاتی درباره تاریخچه به‌هم‌پیوستگی و توسعه تبارها و نسل‌ها از طریق مطالعه اتصالات میانشان (که معمولاً توسط ازدواج و همجوشی بین گروه‌ها و اقوام مختلف صورت می‌گیرد) است (همان). واژه تبارشناسی برای اولین بار توسط فیلسوف آلمانی فردریش نیچه در سه مقاله اصلی‌اش تحت عنوان «تبارشناسی اخلاقیات» انتشار یافت. به دنبال مطالعه نیچه، میشل فوکو فیلسوف پست‌مدرن تبارشناسی را به عنوان مجموعه‌ای از تکنیک‌های تاریخی در قلمرو فلسفه به کار بست. فوکو تحلیل تبارشناسانه خود را در مقابل برداشت مارکسیستی از تحلیل‌های ایدئولوژیک قرار داد که سعی در توضیح دادن کلیت گفتمان‌های مرتبط با یک مفهوم در یک دوره زمانی خاص (دوره معاصر)

دارد. فوکو کوشید تا شکل جدیدی از گفتمان‌های سیاسی - اجتماعی را تعریف کند و قبل از آنکه به دنبال شکل جدیدی از گفتمان سیاسی - اقتصادی مانند ایدئولوژی مارکسیستی باشد، در جست‌وجوی کشف «فعالیت‌های خرد سیاسی زندگی روزمره انسانی» بود (گلگرت، ۲۰۱۱).

ماهیت هر دیدگاه را از راه‌های مختلف می‌توان یافت. آرمان‌های دیدگاه موردنظر، نوع نگاهش به واقعیت و پیش‌فرض‌های فلسفی آن می‌تواند بخشی از این ماهیت را روشن نماید. به اعتقاد فوکو، شرط عبور از این لایه فریبنده، بدبینی به آن و باور نکردن آن به عنوان حقیقت است. با بدبینی نسبت به این لایه و عبور از آن، زیرسازهای واقعیت خود را رخ می‌نمایاند و می‌توان با شناخت آنها، شناخت بهتری از واقعیت به دست آورد (فوکو، ۱۹۸۷). فوکو معتقد است یکی از عناصر مهم این شبکه زیرساز (یا همه آن) قدرت است؛ مؤلفه‌ای که با تبیین رابطه آن با واقعیت مشهود، نیمه پنهان واقعیت آشکار می‌شود (دریفوس و رایینو، ۱۳۷۹، ص ۳۲۷):

من کاملاً آگاهم که هرگز چیزی جز افسانه ننوشته‌ام. با این همه نمی‌خواهم بگویم که آنچه نوشته‌ام، خارج از عرصه حقیقت بوده است. به نظر من می‌توان افسانه‌ها را به درستی در درون بازی حقیقت فعال نمود و گفتمان را بر آن داشت تا چیزی را برانگیزد یا ببافد که هنوز وجود ندارد (هانکوک، ۲۰۱۸، ص ۷۵).

روش تبارشناسی فوکو را می‌توان نوع تازه‌ای از تحلیل دانست. در آغاز قرن بیستم، فلسفه تحلیلی آنگلو ساکسونی، تحلیل منطقی را روشن‌کننده ماهیت سخن‌ها و معرفت‌ها می‌دانست و در تلاش بود تا همه ادعاهای معرفتی آدمی را از زیر تیغ تحلیل منطقی عبور دهد و عدم کاربردهای غلط را مشخص نموده و از صحنه بیرون کند. در مقابل این دیدگاه آنگلو ساکسونی، فلسفه قاره‌ای با تأکید بر عنصر فرهنگ و نیز مؤلفه تاریخ، به تفسیر متن و نیز کنش‌های انسانی روی آورد و در تلاش بود تا با توجه به شواهد و قرائن، از معنای ظاهر فراتر رود. در این نوع نگاه کلمات و حتی افعال انباشته از تعبیرهایی بودند که باید مورد تفسیر و تأویل قرار می‌گرفتند (هوی، ۱۳۷۱).

۴. تبارشناسی دین از دیدگاه علامه طباطبائی

از نگاه علامه طباطبائی، ادیان به الهی و غیرالهی تقسیم می‌شوند و ادیان الهی یعنی «مجموعه‌ای مرکب از معارف درباره مبدأ و معاد و قوانین اجتماعی از عبادات و معاملات که از طریق وحی و نبوت گرفته شده است». پس ادیان دیگر که از طریق وحی و آسمان گرفته نشده‌اند، تراوشات ذهن آدمیان‌اند، سعادت آدمی را دربر ندارند و نمی‌شود به آنها در زندگی اعتماد کرد (طباطبائی، ۱۳۸۵، ج ۱۵، ص ۸۷). بنابراین در تبیین و تفکیک ادیان الهی از ادیان غیرالهی، تعریف تبارشناسانه دین مهم است. ادیان الهی و آسمانی بر سه اصل کلی و اساسی توحید، نبوت و معاد استوارند و تنها چهار دین یهودیت، نصرانیت، مجوس و اسلام را دربر می‌گیرد. دیگر ادیان، ارزش دین واقعی را ندارند که بتوانند سعادت انسان را تضمین کنند

(طباطبائی، ۱۳۸۶، ج ۱۲، ص ۸). از نظر علامه دین حق با ویژگی‌های لازم آن به تناسب و ظرفیت‌ها و استعداد آدمیان، جلوه‌های متعددی داشته است و دارای بروز و ظهور از نقص به کمال و از اجمال به تفصیل بوده است. برخی تفصیلی‌تر و برخی اجمالی‌ترند. از این رو ایشان قائل به تساوی ادیان نیست، گرچه به وحدت شالوده ادیان اعتقاد دارد. لذا تنها شریعت حق و لازم‌الاتباع را شریعت محمدی و اسلام مصطلح می‌داند؛ زیرا کامل‌ترین دین است. برخلاف دیدگاه تبارشناسانه نسبی‌گرایی فوکو درباره نگاه سطحی و رویین به پدیده‌های هستی، علامه به بیان اعتقاد بنیادین توحید و هستی خداوند در این بررسی تبارشناسانه توجه دارد و آن را نکته کلیدی در بیان نظرات خود می‌داند. نگاه علامه در ذیل آیه و تمت کلمات ربک تمامیت را رسیدن شرایع آسمانی از مراحل نقص به مرحله کمال می‌داند و با تأیید آیات صف (۹) مصداق کمال را دین محمدی می‌داند (طباطبائی، ۱۳۷۰، ج ۷، ص ۴۵۴). ایشان در باب نجات و رستگاری نیز دستیابی به نجات را منحصر در پیروی از دین حق می‌داند و ادیان و مذاهب غیرالهی را منتهی به سعادت و نجات نمی‌داند (همان، ج ۲، ص ۱۶۸).

۵. مؤلفه‌ها و ویژگی‌های روش تبارشناسی

از دیدگاه تبارشناس، هیچ‌گونه ماهیت ثابت یا قاعده بنیادین یا غایت متافیزیکی وجود ندارد که مایه تداوم تاریخ باشد؛ بلکه باید پیوسته شکاف‌ها، گسست‌ها و جدایی‌هایی را که در حوزه‌های گوناگون معرفتی وجود دارد جست‌وجو کرد. در دیدگاه‌های فوکو (که می‌توان او را بنیانگذار تحلیل گفتمان شمرد) تأکید بر این است که رابطه تعاملی بین متن و زمینه وجود دارد (صالحی‌زاده، ۱۳۹۱). ویژگی اصلی تبارشناسی فوکو این است که چگونه انسان‌ها با قرار گرفتن در درون شبکه‌ای از روابط قدرت و دانش، به عنوان سوژه و ابژه تشکیل می‌شوند (همان).

ویژگی اصلی روش‌شناسی فوکو آن است که نگاه وی به علوم انسانی، یک نگاه بیرونی است. وی فراتر از روش‌شناسی‌های موجود به تحلیل رابطه معرفت با قدرت می‌پردازد. فوکو موقعیت علوم انسانی را از لحاظ روش‌شناختی در میانه مثلث علوم ریاضی و تجربی، اقتصاد و زبان‌شناسی می‌داند (فوکو، ۱۹۸۷). تبارشناسی به جای پیشرفت و ترقی بر تکرار و گسست تأکید دارد. شعار تبارشناس این است: با عمق، با غایت و با درون‌بینی مخالفت بورژیزد؛ به یکسانی‌ها و استمرار در تاریخ اعتماد نکنید، آنها صرفاً نقاب‌ها و تمناهایی برای یکسانی هستند (دیرفوس و رابینو، ۱۳۷۹، ص ۲۰۶-۲۰۷). پژوهش‌های تبارشناسی نشان می‌دهد که خودفهمی‌هایی که جهان‌شمول، ابدی و ضروری به نظر می‌رسند، تاریخ شروع و احياناً خاتمه دارند. بنابراین تبارشناسی نشان می‌دهد که خودفهمی‌ها مجموعه‌ای از تفسیرهاست و موجب تردید ما از تصور در مورد خودمان می‌گردند (هونی، ۲۰۱۱). تاریخ‌نگار شواهد پیشینیان خود را در خارج از زمان جست‌وجو می‌کند و وانمود می‌سازد که داورهای خود را بر عینیتی مُنزل و وحی شده استوار ساخته است (همان).

۶. پیامدهای تربیتی روش پژوهش تبارشناسی از دیدگاه فوکو و نقد آن بر اساس دیدگاه علامه طباطبائی فوکو معتقد به شخص و قدرت انتخاب و نیز تقدم وضعیت نسبت و در حال تحول آدمی نسبت به ثبات و سکون اوست. این گونه پرداختن به نسبت در بیشتر آثار و نوشته‌های فوکو دیده می‌شود. زندگی هر انسانی در مرتبه اول همواره همراه با امور مطلق و ثابتی است که وجود آن ضروری است و این موارد شکل‌دهنده هویت فرهنگی و ساختار شخصیت فردی اوست؛ هرچند تغییرات و نسبت‌های حاکم بر فرایند زندگی او حاکم است که آینده ممکن بهتر و یا بدتری را برای وی رقم خواهد زد. ضرورت، اعتقاد به نسبت تبار را با پذیرش مفاهیم مطلق و پایدار با شناخت تبار همراه می‌کند. نسبت نگاه به تبار، به‌خودی‌خود و به‌تنهایی سودی ندارد؛ زیرا نسبت روش تبارشناسی به‌تنهایی و بدون پشتوانه مفاهیم مطلق و با ثبات قادر به تبیین و توضیح فرایندهای حاکم بر نظام هستی نیست.

فوکو در مواردی اشاره می‌کند که مفاهیم سنتی و ارزش‌های کهن همچون هدف داری نظام هستی و اطلاق ذاتی، جای خود را به حوادث تاریخی پراکنده و گسست داده است. هویت‌های متکثر و نام‌گرایی تنها در جهان واقعی شناخته شده است. با تبارشناسی مبتنی بر نام‌گرایی، منحصر به فرد بودن و... صرفاً انسان با عقل محدود خود در مرکز هستی قرار گرفت و ملاک ارزش‌ها شد و تبارشناسی مبتنی بر مفاهیم معنوی و متافیزیکی، پنداری باطل اعلام گردید. در این پژوهش به پیامدهای تربیتی تبارشناسی در نظام روش‌شناسی از دیدگاه فوکو و نقد آن از دیدگاه علامه طباطبائی پرداخته می‌شود.

۱-۶. پاره‌پارگی تاریخ

یکی از پیش‌فرض‌های اساسی تبارشناسی که آن را از دیگر روش‌های تحلیل فلسفی متمایز می‌کند، سیر تاریخ و چگونگی تکوین آن است. فوکو در تبارشناسی خویش در نظر دارد که برخی مفاهیم مرکزی در مطالعه تاریخ، اندیشه‌ها را هدف قرار دهد و از این طریق راه را برای ورود نگرش‌های جدید به تاریخ و نیز بررسی اندیشه‌ها باز می‌نماید. از نگاه تبارشناسی فوکویی، تاریخی که از منظری مافوق خویش به تماشا نشسته می‌شود، محکوم به سرزنش است و نمی‌تواند ماهیت واقعی تاریخ را نشان دهد. فوکو به پیروی از نیچه، تاریخ پیچیده در نگاه‌های مافوق تاریخی را زیرسؤال می‌برد (فوکو، ۱۹۸۹). او معتقد است نمی‌توان تاریخ را جریانی به‌هم‌پیوسته و رو به تکامل دانست.

برخلاف دیدگاه فوکو، علامه طباطبائی تصویری بدیع از سیر حرکت تاریخ از ابتدا تا انتها ترسیم می‌نماید. طبق دیدگاه ایشان، حرکت تاریخ از بستر وحدت و کثرت و انسجام و اختلاف جوامع بشری پیش می‌رود. علامه تاریخ زندگی بشریت را همراه با شکل‌گیری جامعه و اجتماع می‌داند و برای آن عمری همسان با عمر بشریت قائل است و جامعه را همزاد انسان می‌داند (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۹۷).

فوکو تاریخ‌نگاری سنتی را چنین توصیف می‌کند:

تاریخ‌نگار، شواهد پشتیبان را خارج از زمان خود جست‌وجو می‌کند و وانمود می‌سازد که داورهای خویش را بر عینیت استوار ساخته است. این نوع تاریخ با روندی پیوسته، در حال رسیدن به فرجامی استعلائی است. وی تاریخ را مجموعه‌ای پیوسته و رو به تکامل نمی‌بیند. او، خود در توضیح این نگاه می‌نویسد: من می‌خواستم تاریخ را در گسستی تحلیل کنم که هیچ‌گونه فرجام‌شناسی ویژه‌ای نتواند آن را از پیش، فتح نماید و به ضبط بپردازد؛ می‌خواستم آن را آنچنان مجهول نشان دهم که هیچ بنیاد استعلائی، شکل فاعل شناسایی را بر آن تحمیل نکند (فوکو، ۱۹۷۳، ص ۲۰۳).

جهان‌بینی دینی و نگاه ایدئولوژیک علامه طباطبائی مسئله تاریخ را به گونه‌ای متصل و هدف‌دار مطرح می‌کند. به عقیده علامه اجتماع انسانی مانند سایر خواص روحی انسان و آنچه مربوط به اوست از روز آغاز پیدایش، به صورت کامل تکون نیافته تا کسی خیال کند که اجتماع نمو و تکامل نمی‌پذیرد، بلکه اجتماعی شدن انسان هم مانند سایر امور روحی و ادراکی‌اش، دوش به دوش آنها تکامل پذیرفته؛ هرچه کمالات مادی و معنوی‌اش بیشتر شده، اجتماعش نیز سامان بیشتری به خود گرفته است و مسلماً انتظار نمی‌رود که این یک خصوصیت از میان همه خصوصیات و خواص انسانیت مستثنا باشد، بلکه این خصیصه انسان مانند سایر خصایصش که به نحوی با نیروی علم و اراده او ارتباط دارند، تدریجاً به سوی کمال در حرکت است و کم‌کم در انسان تکامل یافته است (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۱۴۵).

از نگاه فوکو، داستان تاریخ، داستان تصادف‌ها، پراکندگی‌ها و وقایع اتفاقی و دروغ‌هاست که نمی‌توان برای آن جریانی پیوسته و استعلائی فرض کرد. وی در مقاله خود «نیچه، تبارشناسی و تاریخ» ویژگی‌های تاریخ و تجربیات تاریخی را از نگاه تبارشناس بیان می‌کند. او معتقد است تاریخی که تبارشناس به مطالعه آن علاقه‌مند است، تاریخ بالفعل است. تاریخ بالفعل تاریخی است که جهت ماورا خودش ندارد و همواره در حال حرکت و تغییر است. علامه طباطبائی به طور خاص، نبی اکرم را نخستین منادی انسان‌ها به اجتماع و خودآگاهی نسبت به آن می‌داند: اولین ندایی که از راه دعوت دریافت این بود که به امر اجتماع اعتنا و اهتمام بورزد و آن را از کنج اهمال و تبعیت دیگر حکومت‌ها خارج کند، ندایی بود که شارع اسلام و خاتم انبیا سر داد و مردم را دعوت کرد به اینکه آیاتی را که از ناحیه پروردگارش به منظور زندگی اجتماعی و پاکی آنان نازل شده، پیروی کند (همان، ص ۱۵۰). هرچند پیش از پیامبر خاتم دیگر پیامبران نیز هریک منادی اجتماع بوده‌اند و جامعه بشر را به هماهنگی حول توحید دعوت می‌کرده‌اند، اما رسالت نبی اکرم ﷺ در پیدایش امت واحد در مقیاسی برتر و فراگیرتر بوده که از این‌روی می‌توان بعثت ایشان را اصلی‌ترین مرحله تکامل تاریخ به شمار آورد.

اجتماع صالح، که در آن بتوان به سعادت حقیقی رسید، تنها در پرتو آموزه‌های دینی و شرایع آسمانی قابل تحقق است. از این‌رو تاریخ با یک پیامبر آغاز می‌شود و سیر حرکت تکاملی جوامع با ارسال انبیای الهی، یکی پس از دیگری ارتقا می‌یابد؛ تا آنجا که با ظهور پیامبر خاتم متکامل‌ترین برهه تاریخ رقم می‌خورد. طبق این

مینا، عامل اصلی حرکت تاریخ، انبیای الهی‌اند که با اقامه دین، درصدد هدایت و سرپرستی تاریخ برآمده‌اند. براین اساس پایان تاریخ صفحه تجلی تام و تمام دین در عالم است که در عصر ظهور آخرین حجت الهی رقم خواهد خورد (عبداللهی، ۱۳۹۳).

پذیرش مبانی توحیدی و اعتقاد به ابزار شناختی فطری و دینی در کنار عقلانیت به خوبی ترسیم‌کننده مسیری است که متربی در نظام آموزش و پرورش با ایمان و پیروی و کسب تجربه از سبک زندگی گذشتگان به‌خوبی آماده آن است که در حال حاضر متناسب با ساختار هستی‌شناسانه به برنامه‌ریزی جامع زندگی دست یابد و برای آینده خویشتن برنامه‌ریزی کند و به این شناخت توحیدی دست یابد که برخلاف نگاه نسبی‌گرایانه تاریخی فوکو، قواعد و سنت‌هایی که تغییرناپذیر است بر تاریخ حاکم‌اند: این سنت پروردگار است که در گذشته نیز بوده، و هرگز سنت الهی تغییر نمی‌پذیرد (فتوح: ۲۳). ایمان سنتی است قدیمی از خدای سبحان که انبیاء و مؤمنان به انبیاء را در صورتی که در ایمان خود صادق و در نیاتشان خالص باشند بر دشمنانشان غلبه می‌دهد، و تو هرگز برای سنت خدا تبدیلی نخواهی یافت (طباطبائی، ۱۳۸۶، ج ۶، ص ۳۴۳) و مطالعه گذشته نشان می‌دهد متربی هرگونه قدرت و مقامی داشته باشد بدون عقیده دینی و توحیدی، جایگاهی ندارد: چه بسیار اقوامی را که پیش از آنها هلاک کردیم، اقوامی که از آنان قوی‌تر بودند و شهرها (و کشورها) را گشودند آیا راه فراری (از عذاب الهی) وجود دارد! (ق: ۳۶).

۲-۶. گسست

اصل دیگری که فوکو در مطالعات تبارشناختی خویش به کار می‌گیرد گسست نام دارد. مفهوم گسست که در باستان‌شناسی فوکو نیز مطرح می‌شود، انگاره‌ها و سامان‌های دانایی هر دوره را متمایز از دوران‌های مختلف می‌داند. این دیدگاه فوکو که با مفهوم پارادایم کوهنی نیز قابل مقایسه است، بر انقطاع‌های معرفت‌شناختی و تمایز نگاه تاریخی افراد و جوامع تأکید می‌ورزد. در نگاه فوکو چگونگی ارتباط یافتن گفتمان‌ها با یکدیگر از چگونگی وضعیت این صحنه کارزار و موقعیت نیروهای موجود در آن متأثر است و بدون در نظر گرفتن هندسه این صحنه نمی‌توان از پیش این ارتباط را پیش‌بینی کرد. برخلاف دیدگاه فوکو که از فقر و نبود مفهوم پیونددهنده حوادث گوناگون دینی، فکری، فرهنگی و... در زندگی بشر سخن می‌گوید، علامه طباطبائی مفهوم توحید در تفکر تبارشناسانه را به عنوان نقطه اتصال این تنوع و گوناگونی مطرح می‌کند. به عقیده علامه، پدیدآورنده همه موجودات هستی خداوند متعال است. از نظر ایشان هر موجودی که دارای هستی باشد، این هستی را خدا به او داده است. بنابراین همه چیز در ذات و صفات و آثار، محتاج خداست. همه به او نیازمندند و او بی‌نیاز از همه است. همه موجودات دارای خدایی یگانه‌اند. این مسئله که برای عالم صانع است و این صانع یگانه است، از قدیمی‌ترین مسائلی است که بین متفکران رایج بوده است. علامه بیان می‌کند حتی آیین بت‌پرستی که بنایش بر شرک است، در آغاز پیدایشش براساس توحید صانع و اینکه بت‌ها شفیع در نزد خدایند بنا شده است (طباطبائی، ۱۳۸۶، ج ۶، ص ۴۵).

نگاه آخریبنانه علامه طباطبائی تصویری دیگر از عاقبت حوادث را ترسیم می‌نماید. علامه بر این عقیده است که نظام هستی، مخلوق پروردگار یگانه بوده و هدفمند است؛ به گونه‌ای که خداوند درباره هدف‌دار بودن نظام خلقت می‌فرماید: پرودگار ما کسی است که هر چیز را آفریده و سپس او را هدایت کرده است (طه: ۵۰). علامه طباطبائی بر این عقیده است که بحث درباره خداوند، ذاتی بشر و مقتضای فطرت اوست. فایده چنین بحثی، اطلاع و آگاهی یافتن به یکی از کاوش‌های عقلانی و فکری بشر و دستیابی به آرامش روحی، پشتوانه اخلاقی و عدالت اجتماعی در سایه اعتقاد و ایمان به خداست (نوروزی و کاشانی، ۱۳۸۹ به نقل از: طباطبائی، بی‌تا).

برخلاف نگاه گسسته تاریخی و منقطع حوادث زمان فوکو، علامه طباطبائی با اعتقاد فطری و دینی مبتنی بر نظام توحیدی و خالق یگانه، به پیوستگی گذشته و حال و آینده با یکدیگر به خوبی به ترسیم و تدوین الگوی زیستن اسلامی می‌پردازد و به وحدت و همبستگی کلام الهی در ابعاد گوناگون اشاره می‌کند: اگر در سیاق آیات دقت شود معلوم می‌گردد که سیاق همه واحد و همه متصل و مربوطاند و خلاصه در بین آنها چیزی که دلالت کند بر اینکه آیات جدا جدا نازل شده به نظر نمی‌رسد (طباطبائی، ۱۳۸۵، ج ۷، ص ۵). براین اساس متربی و متعلم در نظام دینی با بهره‌گیری از تاریخ ارزنده گذشته با اطمینان به آموزش و تعلیم دیدن و آشنایی آموزه‌های مبتنی بر تاریخ گذشته یا میراث فرهنگی می‌پردازد. نیز متربی در حال حاضر خود را محدود و محصور در نسبیت‌گرایی و امواج پراکنده فکری صرفاً مبتنی بر عقلانیت انسان‌شناسانه نمی‌کند، بلکه با اعتقاد فطری و آرامش مکتسب از آموزه‌های دینی و فطری، خود را مسئول پژوهش درباره گسترش فرهنگ دینی و اخلاقی اسلامی و مسائل مختلف و آموزش آن به دیگران نموده و آن را با عقیده آینده‌نگرانه به امام عصر حضرت مهدی (عج)، به دیگر نسل‌ها انتقال می‌دهد:

بحث عمیق در احوال موجودات عالم به اینجا منجر می‌شود که به زودی نوع بشر هم به هدف نهایی‌اش (که همان ظهور و غلبه کامل اسلام است) خواهد رسید؛ یعنی روزی خواهد آمد که اسلام، زمام امور جامعه انسانی را در هر جا که مجتمعی از انسان باشد، به دست خواهد گرفت (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۱۵۹).

بنابراین متربی به خوبی با کسب انرژی و امیدواری زایدالوصف به خوبی به نظام حاکمیت خداوند، پیامبران، امامان و... ایمان می‌یابد و با برنامه در این مسیر گام می‌نهد.

۳-۶. نام‌گرایی

یکی از ویژگی‌های تفکر فوکو که پیش‌فرض اندیشه او به شمار می‌رود، نام‌گرایی اوست. این نام‌گرایی فوکویی، به‌ویژه درباره مفاهیم مرکزی تحلیل وی یعنی دانش و قدرت بارز می‌شود: «قدرت نهاد نیست، ساختار نیست، نوعی قدرتمندی نیست که برخی از آن برخوردار باشند؛ قدرت نامی است که به یک موقعیت استراتژیک پیچیده در جامعه‌ای معین اطلاق می‌شود» (مارشال، ۱۳۸۶، ص ۱۰۹).

برخلاف نام‌گرایی فوکو، نگاه متافیزیکی و اعتقاد به مفهوم متمایز در رویکرد تبارشناسانه علامه، رویکردی تازه برای معرفت‌شناسی را مطرح می‌نماید و براین‌اساس دیدگاه نسبی‌گرایانه فوکو نقد می‌شود. بر پایه دیدگاه علامه، معنا و مضمون وجود ذاتی آن است که یک شیء به ضرورت ازلی موجود باشد، یعنی وجود او مقید به هیچ قیدی نباشد و فراتر از هر قید و شرطی باشد. حاصل آنکه لازمه وجود ذاتی، اطلاق ذاتی است و در هر فرض و تقدیری و با وجود یا عدم هر شیء و یا فرض هر مفهوم و ماهیتی و با هر فرضی او موجود است. بنابراین هیچ چیزی از او مستور و پوشیده نیست بلکه او واجد همه است و وجدان هم در آنجا عین حضور است؛ البته نه به نحوی مادی، بلکه به نحو تجردی. چون واجب‌تعالی به ذات خود علم دارد و ذات واجد هر موجودی که فرض شود می‌باشد، پس علم او به ذاتش عین علم اوست به همه اشیا. پس هرچه در عالم فرض شود، خواه گذشته خواه حال و خواه آینده، خواه مجرد و خواه مادی و خواه مثالی، همه را او عالم است. به وجدان همه آنها و علم ذات خود آگاهی دارد.

آیت‌الله جوادی آملی اعتقاد دارد نظریه نهایی در معرفت‌الله تبارک و تعالی آن است که صفات ذاتی در او حدی ندارد، چه رسد ذات او. کلمه لیس له حد یعنی حد نداشتن به نحو سلب تحصیلی است، نه به نحو ایجاب عدولی. چون حد ندارد، لذا حجاب هم نخواهد داشت. نه چیزی از او محجوب و نه او از چیزی محجوب است. آنچه واضح است این است که در این نظر بر وحدت شخصی وجود تکیه می‌شود و ماسوای ظهور اوست و اگر قرار است تشکیکی باشد، در مظاهر وجودی واجب تعالی است نه در وجود مطلق (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۴۴۵).

با این توضیح، مرتبی و متعلم مؤمن به مبانی توحیدی و خداشناسانه با ایمان به فقر وجودی (فاطر: ۱۸)، خویشتن و آرامش توحیدی و الهی، با اطمینان دست به کسب معرفت می‌زند. با داشتن هدف و پایبندی به مبانی مبتنی بر نظام توحیدی، اندیشه پوچ‌گرایی (حج: ۱۸) و تفکر بی‌جهت در مرتبی وجود ندارد و نوعی پیوستگی میان تمام پدیده‌های هستی در مرتبی نمایان می‌شود. با این نگاه بندگی تمام موجودات جهان و همبستگی ستایش و بندگی خداوند در آنها به خوبی برای مرتبی قابل ملاحظه است. در این فرایند، مرتبی مؤمن به نظام توحیدی با تلاش و برنامه‌ریزی در جهت هدف و غایت الهی حرکت می‌کند؛ یعنی انسان از آنجاکه عبدی است مربوط و مملوک و مورد تدبیر، سیر و سعی دارد به سوی خداوند سبحانه از آنجاکه او رب اوست و مالک و مدبر امور؛ زیرا عبد و بنده از جهت خود برای خود اراده و عملی ندارد (طباطبائی، ۱۳۸۵، ج ۹، ص ۱۱۲).

۴-۶. هویت‌های متکثر

تأکید فوکو بر متکثر بودن هویت‌ها، منجر به رهایی از ضرورت‌های ایجادشده به وسیله هویت‌های تاریخی و هویت اکنون آدمی می‌شود و او را به آفرینش دوباره خویشتن و یافتن هویت‌های تازه فرامی‌خواند. فوکو معتقد است

هویت‌های ناساز و متکثر گذشته به گونه‌ای تغییر قیافه می‌دهند و در قالب هویت منسجمی در طول تاریخ جلوه می‌کنند و آدمی را از خلق هویتی متمایز با خویش، در هراس می‌اندازند. او یکی از وظایف خویش را برملا ساختن این ماسک‌های ساختگی و آشکار ساختن ماهیت متکثر این هویت‌ها می‌داند. در نتیجه این آشکارسازی، هویت انسان امروز از پیش مجبور به هیچ ضرورتی نخواهد شد و آدمی جرئت خلق هویتی تازه را پیدا خواهد کرد.

از دیدگاه علامه طباطبائی نمی‌توان سبک بحث از اصل وجود و بحث از خواص آن را یکسان دانست؛ چراکه بحث از وجود اشیا بر پرداختن به خواصشان، مقدم است (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۱۴، ص ۳۴). بنابراین برخلاف فوکو که فضای تکثرگرایانه نسبی و تغییرات بدون اساس را حاکم بر فرایندهای اندیشه در عرصه‌های گوناگون حاکم می‌داند، علامه طباطبائی پیش از مسئله امکان احکام تألیفی پیشین، بحث از وجود اشیا را مطرح می‌کند؛ زیرا حکم تألیفی حکمی است که خاصیت جدیدی را بر موضوع حمل می‌کند و تا ندانیم که وجود موضوع حقیقی یا موهوم است، نوبت به خواص و اوصافش نمی‌رسد. از دیدگاه علامه چنانچه بپذیریم موجود مطلق دارای مراتب مادی و مجرد و بالقوه و بالفعل است، آنگاه علم را از سنخ مجرد باید دانست، نه مادی و متغیر. از آنجاکه مفهوم علم همچون وجود آن، بدیهی است، هر کوششی برای تعریف آن تنها به بیان اخص خواص آن می‌انجامد (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۷۳؛ همو، ۱۳۸۵، ج ۱۹، ص ۲۲۵).

مراتب علمی مادی، مجرد و عقلانی از جمله مواردی است که در اندیشه علمی علامه طباطبائی دیده می‌شود: «یکی از اصول فلسفه صدرایی که علامه طباطبائی نیز به آن قائل است این است که نفس **جسمانیة‌الحدوث** و **روحانیة‌البقاست**» (پورحسن درزی، ۱۳۹۲). متری در نظام تربیتی در معرض امواج ابزارهای شناختی گوناگون حسی، جسمانی و... قرار می‌گیرد و براساس بینش توحیدی و عقلانیت مورد تأکید دین، از هوا و هوس پیروی نمی‌کند. متری مؤمن با ایمان به هدفداری نظام هستی و ترتیب ارزش امور با پیروی از دستوره‌های دینی و ایمان به مبدأ و معاد، با اراده خود دست به انتخاب می‌زند و روش زندگی خود را انتخاب می‌نماید.

۵-۶. منحصر به فرد بودن

این اصل که از آن با نام‌های مختلف از جمله ویژگی یا خود خاص نیز یاد شده، بر رویدادی بودن گفتمان و منحصر به فرد بودن آن تأکید می‌کند. این اصل فوکویی مبتنی بر بازی‌های مختلف معطوف به حقیقت و هویت‌های متکثر، باز نمایان بودن گفتمان را انکار می‌کند و معتقد است نباید گفتمان را نمود و نماد واقعیتی فراگفتمانی در نظر گرفت (باقری، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۲۴۳). برخلاف فوکو، علامه اتفاقاً موضوع معرفت تبارشناسانه فراگفتمانی و خارج از ماده را اینچنین بیان می‌کند:

معرفت نه صورتی حصولی از موضوع خارجی مادی، بلکه حضور امری خالی از ماده برای امری مجرد است. طبق تعریف علامه، معلوم امری فرامادی و عاری از نقایص دنیای تغییر و زمان دانسته می‌شود. فاعل شناسا نیز به تناسب متعلق شناختش امکان ندارد جز اینکه موجودی فرامادی و واجد

فعلیت تام باشد. حصول شیء اینچینی برای چنین شناسنده‌ای، حضور یا شناخت نام دارد. به گفته حائری، در این نحوه از دانستن، نسبت معرفت داشتن، یک نسبت خود شیء است، بدون دخالت امری خارجی (توکلی، ۱۳۹۳).

علامه طباطبائی حقیقی‌ترین معرفت را معرفت به بدیهیات می‌داند که در تصور و تصدیق آنها به کسب و نظر زیادی نیاز نیست. فوکو همچنین با تردید در ویژگی بازنمایی گفتمان می‌گوید: نباید خیال کرد که جهان چهره خواندنی خود را به سوی ما بازگردانده و کار ما تنها کشف اسرار آن است. در نگاه فوکو، گفتمان از نوعی رویدادی بودن برخوردار است و نمی‌توان آن را به بازنمایانگر خالص حقیقت فروکاست. به اعتقاد وی، ستاندن این ویژگی از گفتمان و جایگزین ساختن آن با دال عینی، واقعیت آن را از بین می‌برد و همه عناصر خشونت‌بار، ناپیوسته، پیکارجو و نیز همه مؤلفه‌های بی‌نظمی‌آور و هلاکت‌بار گفتمان را کتمان می‌سازد. براساس نظر فوکو، تبارشناس نباید دچار فریب قواعد همسان‌ساز و قالب‌های وحدت‌بخش گردد و می‌بایست همواره با توجه به ویژگی رویدادگی و منحصربه‌فرد بودن کردارهای گفتمانی و غیرگفتمانی، به گسست‌ها و تغییر شکل‌ها معطوف گردد. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، فوکو سعی در سست کردن و از بین بردن مفهوم حقیقت و سست کردن بنیادهای متافیزیکی‌ای می‌نماید که انسان قصد پرداختن بدان‌ها را دارد. علامه برخلاف فوکو با این نگاه مخالف است و گونه‌ای دیگر به مسئله می‌پردازد. علامه معتقد است که اصول فضایل اخلاقی باید با توجه به طبیعت و سرشت انسان و جامعه‌ای که در آن زیست می‌کند و پرورش می‌یابد پیوسته ثابت و پایدار باشد تا انسان از طریق این اصول ثابت برای کسب کمالات انسانی برنامه‌ریزی نماید. از این‌رو دیدگاه نسبیست اخلاقی را به جد مورد نقد قرار می‌دهد و آن را ناموجه می‌داند. به همین دلیل معتقد است که هر اجتماع انسانی همواره حسن و قبحی دائمی دارد که اصول ثابت و غیرقابل تغییر اخلاقی محسوب می‌گردد (اکوان، ۱۳۸۹) و این واقعیت اطلاق دارد که بالاتر از اطلاق و تقیید متقابل است و در مورد آن به کار نمی‌رود، بلکه «طایر بلندپرواز عقل به آن مقام بلند پرواز نکند و با دام هیچ وصفی و اسمی و بیانی و عبارتی و ایما و اشارتی شکار نشود؛ حتی خود این بیان هم ساقط است» (طباطبائی، ۱۴۲۸ق، ص ۱۷۰-۱۷۱).

نتیجه‌گیری

علامه طباطبائی در آثار گوناگون خود درباره ویژگی‌های اطلاق و نسبیست امور و تبارشناسی مطالبی را بیان نموده است. نگاهی به آرا و اندیشه‌های او نشان می‌دهد که وی در تبارشناسی هرچند برای نسبیست اهمیت بسیاری قائل است در عین حال نسبت به مطلق بودن امور و مخصوصاً مفاهیم و ایده‌های بنیادی به عنوان عاملی اساسی در تعیین هدف و نهایت و عاقبت نسبیست تبارشناسانه بی‌توجه نیست؛ لذا اندیشه‌های وی می‌تواند بستر مناسب نقد و تحلیل دیدگاه فوکو باشد.

نخستین نکته که در این زمینه می‌توان بدان اشاره کرد این است که فوکو به بیان نسبت مضامین تبارشناسانه بدون اشاره به ملاک مطلق و متافیزیکی در اندیشه خود اشاره می‌کند و از دیدگاه او تنها شاخص و ملاک وابستگی دانش و قدرت تبارشناسانه نقشی تعیین‌کننده در تغییر و تحولات زندگی دارد، درحالی‌که علامه طباطبائی با در نظر گرفتن بنیاد مطلق و ثابت امور و اعتقاد به مرزبندی تبارشناسانه حوزه شناخت آدمی، جایگاه مهمی برای شکل دادن به استانداردهای مطلق و غیرقابل تغییر در نظر گرفته است. موضوع دیگری که در دیدگاه فوکو قابل بررسی است، علت و چگونگی به وجود آمدن وضعیت امور مطلق و مفاهیمی چون تاریخ است. از نگاه تبارشناسی فوکویی، تاریخی که از منظری مافوق خویش به تماشا نشسته است محکوم به سرزنش است و نمی‌توان تاریخ را جریانی به‌هم‌پیوسته و رو به تکامل دانست. از دیدگاه فوکو تغییرات روندی پیوسته و متصل نیست، بلکه ما با مجموعه تغییراتی مواجهیم که به گونه‌ای بی‌نظم و پراکنده در حال رخ دادن هستند. از نظر فوکو نوعی گسست و پراکندگی بر نظام هستی حاکم است و نمی‌توان و نباید رویدادها را بر پایه علت و معلول و در قالب وحدت‌بی‌شکل و مبهم تبیین کرد.

علاوه بر این، چنان‌که ذکر شد، دیدگاه گسست‌هویت‌غیرهدف‌دارانه، نسبت مبتنی بر عدم اعتقاد به ماوراء و تخریب متافیزیکی بر پایه نگاه متافیزیکی و معنویت‌گرایانه منتج از توحیدمحوری تبارشناسانه علامه طباطبائی بدین‌گونه مورد نقد قرار می‌گیرد که علامه اعتقاد به با هم بودن و یا به عبارتی معیت تمام نظام هستی و نیز نگاهی فراتر از فیزیک و طبیعت محدود و یا همان متافیزیک دارد و معتقد به فعالیت هدفدار و نهایی انسان است که تأثیرات مهم و اساسی تربیتی تبارشناسانه براساس توحید در متربیان را فراهم می‌کند. بر پایه دیدگاه تبارشناسانه علامه، در پرتو ایمان و توحید و اعتقاد به هماهنگی و وحدت نظام هستی و هدف‌داری، آدمی به شناخت کامل و صحیح دست می‌یابد. فوکو با توجه به عدم اعتقاد به مفاهیم پیشینی و استوار حاکم بر شبکه‌های اندیشه و اعتقاد آدمی و نیز نبود غایت، معنای متافیزیکی و نسبی‌گرایی معتقد است. درباره ضرورت نسبت و همچنین اطلاق حاکم بر روش پژوهش تبارشناسی علامه طباطبائی، به نظر می‌رسد اگر ابتدا اعتقادی به مطلق بودن و امور پایدار در روش تبارشناسانه نباشد، تربیت بر مبنای امور مطلق یا اصلاً مؤثر واقع نمی‌شود با تأثیر بسیار اندکی دارد. براساس دیدگاه پژوهشی تبارشناسانه علامه طباطبائی توجه به امور مطلق، متافیزیکی، معنویت و یا به طور کلی دین در تربیت با تعدیل گزینه آزادی‌طلبی در انتخاب و تصمیم‌گیری، سبک زندگی، مدیریت و... از تهدید سکون اختیار کردن و راکد بودن جلوگیری می‌کند، در حالی که رهایی افراطی آدمی در عمل و کنش بر پایه دانش و قدرت چنان‌که فوکو بدان اعتقاد داشت و عدم باور به امور مطلق حاکم بر نظام هستی، روح نسبت‌گرایی و عدم پشتوانه فکری و احساس ناآرامی را در انسان پدید می‌آورد و نوعی آشفتگی، بحران هویت دینی، فکری و... را به دنبال خواهد داشت و او را از اعتماد و اطمینان به ارزش‌های مطلق بازمی‌دارد.

نکته بعدی اینکه علامه به اهمیت و ارزش ارتباط انسان با تجربه‌های حاصل شده از معارف امور مطلق و پایدار و ایجاد و ساختاری دانشی متمایز توجه دارد؛ اما همواره پویایی و تحول اندیشه انسان را نیز شاخص صعود و تعالی آدمی می‌داند و با ثبات و در جا زدن و ایستایی اندیشه‌های آدمی مخالف است. آخرین و برجسته‌ترین نکته در دیدگاه اصالت نسبییت فوکو بی‌ثبات و نسبی ساختن موقعیت‌های شخصیتی در آدمی است تا بتوانند با خواسته‌های پویا و در حال تغییر جامعه سازگار شوند. تربیت مبنی بر سبک پژوهشی تبارشناسانه علامه، علاوه بر این تلاش می‌کند انسان را با امیدواری و هدف‌مداری، پیوند نظام مطلق و نسبییت، عالم طبیعت و متافیزیک و مهم‌تر از همه توحیدمحوری که مفهوم اساسی آموزه‌های دینی است، برای زندگی هم در جهان مادی و همچنین دنیای ارزشمند و واقعی آخرت، با باور به ایمان به امور جاودانی و پایدار آماده سازد؛ با این توضیح که تربیت مورد نظر علامه طباطبائی به‌رغم برخی اشتراکاتش، از ابعاد گوناگون برتر از تربیت مبتنی بر امور مطلق و نسبی در روش پژوهش تبارشناسانه فوکو است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- اکوان، محمد، ۱۳۸۹، «جایگاه اخلاق و رد نظریه نسبیست از دیدگاه علامه طباطبائی با تکیه بر تفسیر المیزان»، پژوهشنامه قرآن و حدیث، ش ۷، ص ۱-۲۸.
- باقری، خسرو، ۱۳۸۹، *درآمدی بر فلسفه آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران: اهداف، مبانی و اصول*، تهران، علمی و فرهنگی.
- بامداد صوفی، جهانیار، ۱۳۹۷، «تبارشناسی روش‌های تحقیق در علوم انسانی در مسیر تمدن ایرانی - اسلامی»، *مطالعات مدیریت (پهپود و تحول)*، سال بیست و هفتم، ش ۸۸، ص ۱۰۱-۷۵.
- بست، جان، ۱۳۹۳، *روش‌های تحقیق در علوم تربیتی و رفتاری*، ترجمه حسن پاشا شریفی و نرگس طالقانی، تهران، رشد.
- پورحسین درزی، قاسم، ۱۳۹۲، «بررسی دیدگاه علامه طباطبائی و شاگردان در مسئله علم»، *جستارهای فلسفی*، ش ۲۳، ص ۵۳-۸۲.
- توکلی، هادی، ۱۳۹۳، «نقد و بررسی دیدگاه استاد حائری یزدی درباره مسئله اتحاد عاقل و معقول با ابتنا بر جستارهای فلسفی»، *حکمت معاصر*، سال پنجم، ش ۱، ص ۲۹-۴۲.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۳، *حقیق مختوم: شرح حکمت متعالیه*، قم، اسراء.
- حسن زاده، روح‌الله و همکاران، ۱۳۹۹، «رویکرد، مبانی، اهداف، روش‌ها و محتوای تربیت زیبایی‌شناختی از دیدگاه علامه جعفری»، *پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت اسلامی*، ش ۲۲، ص ۲۷-۶۳.
- دریغوش، هیوبرت و پل رابینو، ۱۳۷۹، *میشل فوکو فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک*، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی.
- دلاور، علی، ۱۳۹۷، *مبانی نظری و عملی پژوهش در علم انسانی و اجتماعی*، تهران، رشد.
- سیدمظهری، منیره، ۱۳۹۲، «آرای هراکلیتوس درباره جنبش ذاتی طبیعت و مقایسه آن با دیدگاه ملاصدرا»، *اندیشه دینی*، ش ۳، ص ۱۶۲-۱۶۳.
- شاه‌رکنی، حبیب‌الله، «هراکلیتوس و نظریه تغییر»، *دانش و مردم*، ش ۹۰۸، ص ۴۹۰-۴۹۲.
- صالحی‌زاده، عبدالمهدی، ۱۳۹۱، «درآمدی بر تحلیل گفتمان میشل فوکو: روش‌های تحقیق کیفی»، *معرفت فرهنگی و اجتماعی*، سال دوم، ش ۳، ص ۱۱۳-۱۴۱.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۰، *تفسیر المیزان*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسین.
- _____، ۱۳۸۵، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۸۶، *تفسیر المیزان*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسین.
- _____، ۱۳۸۸، *علی و فلسفه الهی*، قم، جامعه مدرسین.
- _____، ۱۳۸۹، *اصول فلسفه رئالیسم*، قم، بوستان کتاب.
- _____، ۱۴۲۸ق، *الانسان والعقیده (علی و الفلسفه الالهیه)*، چ دوم، قم، الباقیات.
- عبداللهی، یدالله، ۱۳۹۳، «فلسفه تاریخ از منظر علامه طباطبائی با محوریت تفسیر المیزان»، *تاریخ اسلام در آینه پژوهش*، ش ۳۶، ص ۴۹-۷۲.
- محمدی اصل، عباس، ۱۳۹۲، *جامعه‌شناسی میشل فوکو*، تهران، گیلان.
- مارشال، جیمز، ۱۳۸۶، *طرح پرسش‌های فلسفی درباره تعلیم و تربیت: نظر فوکو در باب تنبیه*، ترجمه خسرو باقری، تهران، علم.
- منصوری، مریم، ۱۳۹۴، *بررسی انتقادی تبارشناسی میشل فوکو از منظر حکمت اسلامی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، قم، دانشگاه باقرالعلوم (ع).
- نظری، علی اشرف، ۱۴۰۱، «نقد و ارزیابی کتاب میشل فوکو در اندیشه معاصر عرب»، *پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی*، ش ۱۰۷، ص ۲۴۱-۲۶۲.

نصیری‌پور، الهام، ۱۳۹۸، *ارزیابی الگوی تحلیلی میشل فوکو در مطالعات دینی*، قم، بوستان کتاب.

نوروزی، رضاعلی و مهدیه کاشانی، ۱۳۸۹، «هستی‌شناسی از دیدگاه علامه طباطبایی و آثار و نتایج تربیتی آن»، *حکمت و فلسفه*، ش ۲۲، صص ۱۱۹-۱۳۸.

هوی، فلیسیتی، ۱۳۷۱، *به سوی یک باستان‌شناسی از تفکر نقاد*، ترجمه خسرو باقری، تهران، علم.

Butler, J. Donald, 1908, *Four philosophies and their practice in education and religion*, New York, Harpers.

Couzens Hoy, David, 1986, *Foucault: A Critical Reader*, WWW.Amazon.com.

Durie, Bruce, 2017, "What Is Genealogy? Philosophy, Education, Motivations and Future Prospects", *MDPI*, N. 1 (4), p. 1-7.

Foucault, Michel, 1973, "Philosophy and Educational theory", *British Journal of Educational Studies*, N. 12, p. 44-51.

_____, 1987, "Michel Foucault on Power/Discourse, Theory and Practice", *Stephen Frederick Schneck Human Studies*, V. 10, N. 1, p. 15-33.

Gelfert, A., 2011, *Steps to an Ecology of Knowledge, Continuity and CHANGE IN genealogy Of Knowledge*, Cambridge University Press.

Hancock, 2018, "Does the reason matter? How student-reported reasons for school absence contribute to differences in achievement outcomes among 14-15 year olds", *British Educational Research Journal*, <https://www.researchgate.net/publication/322548396>.

Honey, M., 2011, "A method for depicting interconnected rabbinical families simultaneously: The Jewish historical clock", *Avotaynu*, N. 17(3), p. 10-15.

